

فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم
سال اول (۱۳۹۰)، شماره سوم

تصویر آفرینی شخصیت‌ها در سوره یوسف

خلیل پروینی^۱

مرتضی زارع برمی^۲

چکیده

شخصیت یکی از مباحث مهم در حوزه انسان شناسی است که در داستان نویسی اهمیتی بسیار دارد. قرآن کریم به تصویرپردازی شخصیت‌ها اهمیت ویژه‌ای داده است. بیان قرآن در توصیف شخصیت‌ها، هنری و ادبی است؛ از این رو، در بسیاری از موارد از قصه برای توصیف شخصیت‌ها استفاده کرده است. سوره یوسف، یکی از مهمترین سوره‌های قرآن کریم از نظر تصویرپردازی شخصیت‌هاست. یوسف (ع)، یعقوب (ع)، زلیخا، فرزندان یعقوب، عزیز مصر، کاروانیان، همراهان یوسف در زندان، زنان مجلس زلیخا و... در روند حرکتی قصه و خلق تصاویر، نقش مهمی دارند.

پژوهش حاضر، بر آن است که قصه یوسف را با تأکید بر شخصیت‌پردازی، بررسی کند و کارکرد شخصیت‌ها را از بُعد تصویری قرآن تحلیل کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شخصیت‌های قصه یوسف با مهارت در چهره‌های متعدد به کار برده شده‌اند؛ به طوری که برای بیان مفاهیم عالی اخلاقی و دینی از ظرفیت‌های وجودی هر یک از شخصیت‌ها، نهایت استفاده شده است. در عین حال، خلق چهره‌های متفاوت و متعدد از شخصیت‌ها با تکیه بر طبیعت‌های انسانی بر جذابیت داستان افزوده است.

واژگان کلیدی: سوره یوسف، شخصیت، تصویرآفرینی، طبیعت‌های انسانی.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس / kparvini@modares.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس / ttmu.zare@yahoo.com

مقدمه

یک چهارم از کُلّ قرآن به انواع قصّه اختصاص دارد. به تعبیر دیگر، از سی جزء آن حدود هشت جزء مربوط به اشکال مختلف قصّه است. (فضل، ۱۹۹۲، ص ۱۰) البته برخی این نسبت را به یک ششم رسانده‌اند. (ملبویی، ۱۳۷۶، ص ۹۸) به هر تقدیر، در قرآن قصّه‌های مختلفی از سرگذشت و سرنوشت انسان‌ها آمده است که از این میان داستان‌های مربوط به پیامبران، تعداد قابل توجهی از آیات را به خود اختصاص داده است. (پروینی، ۱۳۷۸، ص ۷۳) قصّه در قرآن، خبر و سرگذشت واقع و صادقی (کهف/۱۳) است، مبتنی بر دانش الهی (اعراف/ ۷) که برای گسترش اندیشمندی (همان/ ۱۷۶) و ایجاد عبرت در خردمندان (یوسف/۱۱۱) طوری بیان می‌شود که شنونده یا خواننده آن را دنبال می‌کند. (موسوی گرمارودی، ۱۳۷۵، ص ۱۳)

قرآن، قصّه را زمانی به کار می‌برد که به وسیله آن بتواند، حقیقتی را در ذهن تثبیت و باطلی را از آن پاک کند؛ اما این امر هیچ گاه مانع از آن نمی‌شود که ویژگی‌های هنری قصّه‌پردازی در آن ظاهر نشود. در قرآن، هدف دینی و هم طریقه هنری در بیان مد نظر است. زیبایی هنری، زمینه را برای پذیرش آموزه‌های دینی هموارتر می‌کند و در خدمت عقیده و ادای رسالت زیباشناسانه قرآن قرار می‌گیرد. (شیخ امین، ۱۹۹۴، ص ۲۲۷/ خلف الله، ۱۹۹۹، صص ۱۵۴-۱۷۲) با وجود این که هدف قصّه‌های قرآن هدایت و تربیت انسان است، ولی بسیاری از عناصر داستانی متعارف در ادبیات داستانی نوین را می‌توان در قصّه‌های قرآن تشخیص داد و به تحلیل و ارزیابی آنها پرداخت. از جمله این عناصر؛ شخصیت‌پردازی، صحنه‌پردازی، گفتگو، کشمکش، پیرنگ و همچنین عناصر ادبی آن مانند؛ عاطفه، خیال، اسلوب و فکر است (پروینی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰) که در پژوهش حاضر، تنها عنصر شخصیت مد نظر خواهد بود.

فردی که نویسنده برای ایفای نقش و انجام وظایف خاص برمی‌گزیند، شخصیت نام دارد. ایرنا ریما مکاریک^۱ به نقل از ادگارد مورگان فورستر^۲ شخصیت‌ها را به دو گروه « ساده»^۳ و «جامع»^۴ تقسیم می‌کند. این تمایز با شمّ خوانندگان مبنی بر این که حتی در درون یک متن هم

1. Irna Rymamkaryk

2. Adgard Morgan Forster

۳. شخصیت‌های ساده بر پایه یک ویژگی واحد بنا شده‌اند و گرایش‌شان بر این است که در اثر ایستا و ابتدایی باشند. (ریما مکاریک، ۱۳۸۸، ص ۱۹۲)

۴. شخصیت‌های جامع بسیار پیچیده‌تر هستند. این شخصیت‌ها، واجد چند گونه‌گی هستند و به موازات پیش‌روی پیرنگ، متحوّل و دگرگون می‌شوند. (همانجا)

انواع گوناگون شخصیت‌پردازی وجود دارد سازگار است. (ریما مکاریک، ۱۳۸۸، صص ۱۹۲-۱۹۳)

شخصیت‌پردازی به شکل متداول آن، «معرفی شخصیت‌ها با روایت مستقیم و شناساندن شخصیت‌ها از طریق گفتگو و در قالب اعمال و کردار آنهاست؛ بر این اساس، شخصیت فردی است که مخاطب در خلال داستان با خصوصیات جسمی، روانی، عادت‌ها و اخلاق خاص و جایگاه اجتماعی‌اش به خوبی آشنا شود.» (حنیف، ۱۳۸۴، ص ۳۳) سید قطب، ناقد برجسته عربی، تصویرپردازی را یکی از خصوصیات منحصر به فرد اسلوب قرآن معرفی می‌کند: «بیان قابل درک از معانی ذهنی، حالات نفسانی، حوادث، مناظر، نمادهای انسانی و طبیعت بشری؛ سپس ارائه آنها در قالب تصاویری زنده. زمانی که این تصاویر سخن بگویند و عناصر خیال با آنها همراه شود؛ شنونده را می‌فریبد تا جایی که وی، فراموش می‌کند کلمات و آیاتی در حال تلاوت است، گویی فیلمی در حال اکران است.» (قطب، ۱۹۹۳، صص ۳۶-۳۷)

بنا به دلایلی که در ذیل مطرح می‌شود؛ سوره یوسف یکی از عالی‌ترین نمودهای تصویرپردازی شخصیت‌ها در قرآن است:

الف) سخن خداوند که آن را بهترین قصه‌ها به شمار آورده است؛ (یوسف/ ۳)

ب) ارتباط فنی بین حوادث و شخصیت‌ها در حدّ عالی است؛

ج) تنها قصه قرآن است که یک سوره کامل به آن اختصاص یافته است و در خلال نقل این قصه به موضوعات خارج از عنوان پرداخته نشده است؛ لذا جوّ هنری قصه از ابتدا تا انتها، پا برجاست؛

د) گستردگی و تنوع در حوادث، شخصیت‌ها و صحنه‌ها، همراه با حضور پررنگ عامل انسانی در تصاویری گوناگون چون: عشق و نفرت، گذشت و کینه، آرزو و شکست، پاکدامنی و شهوت؛

ه) جامعیت در ذکر اسامی پیامبران، صالحین، فرشتگان، شیطان، زندگی پادشاهان، تاجران، دانشمندان، مردان، زنان و همچنین، ذکر یکتاپرستی، تعبیر خواب، امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تدبیر روزی.

بررسی‌های انجام‌گرفته در سوره یوسف نشان دهنده آن است که:

- در قرآن، تیپ‌ها و صفتهای شخصیتی مثبت و منفی در راستای انسان‌سازی ارائه گردیده و واکاوی شده‌اند.

- در قرآن، الگوسازی با شخصیت‌های مثبت به عنوان یکی از راهکارهای رشد شخصیت انسان ارائه گردیده و در مورد الگوپذیری از شخصیت‌های منفی، هشدار داده شده است. یکی از ویژگی‌های مهم سوره یوسف بُعد تصویری آن است که تا حدود زیادی متکی بر عملکرد شخصیت‌ها و طبیعت‌های انسانی آنهاست. پژوهش حاضر می‌کوشد با بررسی موردی شخصیت‌های قصه یوسف، از یکسو عملکرد آنها را در روند حرکتی قصه و انتقال مفاهیم اخلاقی، تربیتی و هدایتی قرآن بررسی کند و از سوی دیگر، اعجاز بیانی قرآن را بیش از پیش، نمایان سازد.

روش خاص پژوهش، توصیفی-تحلیلی است که با تحلیل آیه‌های سوره مبارکه یوسف انجام می‌گیرد. شخصیت‌های قصه، همراه با انواع دلالت‌های معنایی و کارکرد هر یک در روند پویایی قصه، در قالب جدولی ارائه شده است که اساس کار نگارندگان در پژوهش خواهد بود.

۱-۱- پیشینه پژوهش

در پژوهش‌هایی همچون: «پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن» (محمود بستانی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ سوم، ۱۳۸۴)؛ «بررسی قصه یوسف در قرآن و ادبیات فارسی با تأکید بر شخصیت‌پردازی» (شکوفه ماسوری، پایان‌نامه کارشناسی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۷)؛ «تأویل و قرائت حکمی و نمایشی سوره یوسف (ع) در قرآن مجید» (محمد علی خبری، رساله دکترا، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۶) و «تحلیل ادبی داستان‌های قرآن» (خلیل پروینی، رساله دکترا، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۸) به قصه‌های قرآن و همچنین تصویرآفرینی شخصیت‌ها در این قصه‌ها پرداخته شده است.

۱-۲- نوآوری پژوهش

پژوهش حاضر به صورت مفصل و اختصاصی به بررسی موردی چهره‌ها و صفت‌های شخصیتی قصه یوسف (ع) پرداخته است. آیه‌ها به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که در کنار یکدیگر، شناخت کاملی از اعجاز تصویری قرآن ارائه می‌کنند. شیوه کار نگارندگان در گزینش و پردازش آیه‌ها، می‌تواند طرحی نو برای پژوهش‌های آتی باشد.

۲- تحلیل شخصیت‌های قصه یوسف (ع) با رویکردی هنری

شخصیت‌های قصه یوسف کدامند؟ شخصیت‌های درجه یک: یوسف و زلیخا. شخصیت‌های درجه دو: یعقوب، فرعون، عزیز و برادران یوسف. شخصیت‌های فرعی: رئیس کاروانیان، شراب‌دار فرعون. (نجم، ۱۹۶۶، صص ۹۸-۱۰۰)

مهم‌ترین عنصری که داستان یوسف را پیچیده‌تر از قصه‌های هم‌ردیف خود می‌کند؛ عنصر شخصیت در این قصه است. معمولاً شخصیت در قصه، به‌گونه‌ای تعریف می‌شود که فاقد هرگونه چین خوردگی و بُعد است و یا این‌که نهایتاً تک بُعدی است. «در قصه کمتر به فضا و محیط معنوی و اجتماعی و خصوصیات ذهنی و روانی و دنیای تأثرات درونی شخصیت‌ها توجه می‌شود. در قصه‌ها، قهرمان (Hero) وجود دارد؛ شخصیت تحسین برانگیزی که واجد برخی از آرمان‌های بشری است. اگر این شخصیت، آدمی معمولی و فاقد کیفیت قراردادی قهرمانی (کیفیت‌هایی نظیر اصیل زادگی، دلاوری، آرمان‌گرایی و بی‌نیازی از مال و منال) باشد، ضد قهرمان (Anti hero) است. گاه، یک قهرمان موضوع قصه است و در محور حوادث قرار می‌گیرد و گاهی چندین قهرمان، پرتوش و تلاشند و خستگی ناپذیر.» (میرصادقی، ۱۳۶۵، ص ۹۴)

در قصه یوسف، قهرمان کیست؟ یوسف است که با تمام ناملایمات در می‌افتد و سرانجام به سعادت و بهروزی می‌رسد؛ اما او اندیشمند است، خطا می‌کند، غرایزش اوج و فرود دارد که از طریق توصیف خصوصیت‌های روانی و ذهنی او آشکار می‌شود.

زلیخا کیست؟ قهرمان یا ضد قهرمان؟ او همه چیز را علیه یوسف تدارک می‌بیند، ولی نه از این جهت که یوسف دشمن اوست؛ بلکه از این جهت که یوسف را دوست دارد و سرانجام یوسف خواهی‌اش شکلی تطهیر یافته و جدا از تمثیلات جسمی به خود می‌گیرد. این همه اوج و فرود در روحيات زلیخا نمی‌تواند در توصیف ساده‌ای که از قهرمان یا ضد قهرمان در قصه داده می‌شود، بگنجد؛ بلکه مربوط به انگیزه‌های اولیه داستان است که شخصیت زلیخا در روند آن، پیوسته شرایط جدیدی را تجربه می‌کند. ولادیمیر پراپ (Vladimir Propp) معتقد است: «انگیزه، سببی است که اشخاص را به انجام فلان یا بهمان عمل (آکت) وادار می‌کند و هم اهداف این اشخاص را از عمل‌شان شکل می‌دهد. انگیزه‌ها به رغم آن‌که گاه، قصه را از رنگ-آمیزی و برجستگی برخوردار می‌کنند، در شمار ناپایدارترین و متغیرترین عناصر قصه هستند.» (پراپ، ۱۳۶۸، ص ۱۱۴) قصه یوسف، سرشار از این انگیزه‌هاست. این انگیزه‌ها، حرکت ایجاد

می‌کند و حادثه می‌سازد و حادثه نیز در این قصه فراوان است؛ انگیزه‌ای که برادران، برای به چاه انداختن و نابودی یوسف دارند؛ نفرت آن‌ها از یوسف به دلیل محبوبیتش نزد یعقوب و تلاش وی برای گرفتن مقام نبوت و جانشینی پدر است. انگیزه زلیخا به دست آوردن یوسف و عشق‌ورزی به اوست. انگیزه یوسف برای گذاشتن جام زرین در بار و بنه برادران، نگاه داشتن بنیامین در مصر است. انگیزه شکیبایی یعقوب بر جدایی، قولی است که به او برای برگشتن یوسف داده‌اند. اما همه این انگیزه‌ها برای شخصیت‌پردازی ناکافی است.

در مورد شخصیت‌ها، چیزهای دیگری مطرح است؛ این‌که آنها از بُعد روانی تغییر پذیرند یا خیر؟ «هدف قصه‌ها به ظاهر، خلق قهرمان و ایجاد کشش و بیدار کردن حس کنجکاوی و سرگرم کردن خواننده یا شنونده است و لذت بخشیدن و مشغول کردن، اما در حقیقت درون‌مایه و زیربنای فکری و اجتماعی قصه‌ها، ترویج و اشاعه اصول انسانی و برادری و برابری و عدالت اجتماعی است. قهرمان‌ها در بند سودای خصوصی و شخصی نیستند و اغلب درگیر مبارزه با پلیدی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و ستمگری‌ها هستند. قهرمان‌های قصه یا خوبند یا بد، حدّ میان‌ی وجود ندارد.» (میرصادقی، ۱۳۶۵، ص ۹۹-۱۱۰)

یعقوب از میان فرزندانش، توجه و علاقه بیشتری به یوسف دارد و تا آخر به احساسش نسبت به یوسف پای‌بند است. حال، یعقوب در کدام سوی خط قرار دارد؟

زلیخا زیباست و همسری وفادار برای عزیز مصر است، هفت سال از یوسف، چون مادر مهربان نگهداری می‌کند، عاشق یوسف می‌شود، علیه او دسیسه می‌کند، او را به زندان می‌اندازد، از کرده خود پشیمان می‌شود، به خاطر یوسف از بت‌پرستی به خداپرستی می‌گراید. زلیخا در کدام سوی خط خوب‌ها و بد‌ها ایستاده است؟

سرگردانی برای این جداسازی، زمانی بیشتر می‌شود که به یوسف، قهرمان اصلی قصه می‌پردازیم، یوسف خوب مطلق است، اما همه کسانی که به قصه یوسف پرداخته‌اند به شخصیت او چنین‌های ظریفی داده‌اند تا او را کمی پیچیده‌تر کنند. با حيله، بنیامین را در مصر نگاه می‌دارد. او که خوب مطلق است و در این قصه هرگز نباید از غیر خدا استعانت بجوید، از بنده‌ای کمک می‌خواهد و به شراب‌دار فرعون که در حدّ انسانی معمولی است؛ می‌گوید سفارش او را به فرعون بکند. او بت پرستان مصری را به یکتاپرستی می‌خواند. با وجود همه این‌ها، یوسف خوب مطلق است و این چنین‌خوردگی‌ها آن‌چنان قوی نیستند که ما را در حکم

بر خوب بودن وی، مردّد کند. تغییر و تحوّل در روحيات و انگیزه‌های هر شخصیت به خوبی سوییّه هنری شخصیت‌ها را تقویت کرده و بر جذابیت داستان، بیش از پیش افزوده است.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های قصّه یوسف، وجود کشمکش‌های (Conflict) غنی و بی‌پایان است. «کشمکش، نوعی موقعیت است که بر اساس آن، بحران پدیدار می‌شود، گسترش می‌یابد و به اوج می‌رسد و خود، مبنایی می‌شود تا کشمکش بعدی از آن، ناشی شود.» (مکی، ۱۳۷۱، صص ۱۸۷-۱۸۸) این کشمکش‌ها، همواره حادثه می‌آفرینند. بحران‌های متعدّد است که سرانجام به نقطه اوج (Climax) می‌رسند و آنگاه گره‌گشایی (Resolution) وجود دارد. کشمکش اولیّه میان یوسف و برادرانش، به بحران تصمیم به کشتن او می‌انجامد. درگیری میان یوسف و زلیخا، به بحران زندان می‌انجامد و کشمکش خشکسالی و آبادانی در مصر، هر چند موقعیت رشد یوسف را فراهم می‌آورد، اما بحران آمدن برادران به مصر را ایجاد می‌کند. فراوانی این بحران‌ها جریان دیگری می‌سازد و آن ایجاد انتظار در خواننده است. «بدون انتظار، شکست داستان قطعی است؛ زیرا اگر انتظاری نباشد، رغبتی وجود نخواهد داشت. بحران، پایه و اساس انتظار است.» (یونسی، ۱۳۶۹، ص ۴۲۷) این بحران‌های رو به تزايد، دوبار به اوج می‌رسند، یکبار در تمنای زلیخا از یوسف که منجر به زندانی شدن یوسف می‌شود و یکبار در اواخر داستان؛ گفتگوی یوسف با برادران که منجر به کشف هویت وی می‌گردد.

با توجه به مطالبی که ذکر شد، شخصیت‌های قصّه یوسف، ایستا هستند یا پویا؟ «شخصیت ایستا، شخصیتی در داستان است که تغییر نکند یا اندک تغییری را بپذیرد. شخصیت پویا، شخصیتی است که یکریز و مدام در داستان دست‌خوش تغییر و تحوّل باشد.» (میرصادقی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۵) القای مفاهیم عالی تربیتی و اخلاقی تا حدّ زیادی به عملکرد شخصیت‌های اصلی قصّه و نوع تصمیم‌گیری ایشان در مواجهه با موقعیت‌ها و حوادث دارد.

برای آشنایی بیشتر با بُعد تصویرآفرینی شخصیت‌های قصّه یوسف و انسجام شیوه پژوهش، جدولی از اسامی و القاب موجود در قصّه طراحی کردیم که الگوی نگارندگان تا پایان مقاله خواهد بود. ذکر واژه «الله» در جدول به‌خاطر نقش بنیادی آن، در تصاویر دیگر شخصیت‌هاست.

جدول شماره یک:

کلمه	دلالت معنایی	شماره آیه و دفعات تکرار دلالت معنایی مورد نظر در هر آیه	مجموع آیه‌های حاوی دلالت معنایی مورد نظر
الله	فعال ما یشاء	(۱۸)، (۱۹)، (۲۱)، (۲۳)، (۳۱)، (۳۷)، (۳۸) دو بار، (۳۹)، (۴۰ دو بار)، (۵۱)، (۵۲)، (۶۴)، (۶۶) دو بار، (۶۷ دو بار)، (۶۸)، (۷۳)، (۷۶)، (۷۷)، (۷۹)، (۸۰ دو بار)، (۸۳)، (۸۵)، (۸۶ دو بار)، (۸۷ دو بار)، (۸۸)، (۹۰ دو بار)، (۹۱ دو بار)، (۹۲)، (۹۵)، (۹۶)، (۹۹)، (۱۰۶)، (۱۰۷)، (۱۰۸)	(۴۳) مورد
أب	حضرت یعقوب(ع) به عنوان پدر	(۴ دو بار)، (۶ دو بار)، (۸ دو بار)، (۹)، (۱۱)، (۱۶)، (۱۷)، (۱۷)، (۳۸)، (۴۰)، (۵۹)، (۶۳ دو بار)، (۶۵)، (۶۷)، (۷۸)، (۸۰)، (۸۱ دو بار)، (۹۳)، (۹۴)، (۹۷)، (۹۹)، (۱۰۰ دو بار)	(۲۷) مورد
یوسف(ع)	پیامبر	(۴)، (۷)، (۸)، (۹)، (۱۰)، (۱۱)، (۱۷)، (۲۱)، (۲۹)، (۴۶)، (۵۱)، (۵۶)، (۵۸)، (۶۹)، (۷۶)، (۷۷)، (۸۰)، (۸۴)، (۸۵)، (۸۷)، (۸۹)، (۹۰ دو بار)، (۹۴)، (۹۹)	(۲۵) مورد
أخ	غالباً منظور برادر تنی حضرت یوسف(ع)، بنیامین است	(۵)، (۷)، (۸)، (۵۸)، (۵۹)، (۶۳)، (۶۴)، (۶۵)، (۶۹ دو بار)، (۷۰)، (۷۶ سه بار)، (۷۷)، (۸۷)، (۸۹)، (۹۰)، (۱۰۰)	(۱۹) مورد
ربّ	غالباً منظور حضرت حق تعالی است	(۶ دو بار)، (۲۳)، (۲۴)، (۳۳)، (۳۷)، (۳۹)، (۴۱)، (۴۲ دو بار)، (۵۰ دو بار)، (۵۳ دو بار)، (۹۸)، (۱۰۰ دو بار)، (۱۰۱)	(۱۸) مورد
الملك	حاکم، پادشاه	(۴۳)، (۵۰)، (۵۴)، (۷۲)، (۷۶)	(۵) مورد
العزیز	سرپرست یوسف(ع) و نیز خود حضرت	(۳۰)، (۵۱)، (۷۸)، (۸۸)	(۴) مورد
یعقوب(ع)	پیامبر	(۶)، (۳۸)، (۶۸)	(۳) مورد
فتی	بنده یا خادم	(۳۰)، (۳۶)، (۶۲)	(۳) مورد
إبراهیم(ع)	پیامبر	(۶)، (۳۸)	(۲) مورد
إسحاق(ع)	پیامبر	(۶)، (۳۸)	(۲) مورد
السیارة	کاروان	(۱۰)، (۱۹)	(۲) مورد
إمرأة العزیز	لقب همسر عزیز مصر	(۳۰)، (۵۱)	(۲) مورد

۳- تحلیل تصویر آفرینی شخصیت‌ها در سوره یوسف

۳-۱- تصویر الله (فعال ما یشاء)

قصه‌های قرآن، صحنه بروز و ظهور قدرت غالب خداوند است؛ معجزات و حوادث خارق العاده‌ای که بخشی از قصه‌های قرآن را تشکیل می‌دهد؛ بیان‌گر قدرت و حاکمیت خداوند است، بیان تبدیل عصای موسی به اژدها، طوفان عالم‌گیر نوح، خواب سیصد و نه سال اصحاب کهف و سپس بیدار شدن‌شان و گلستان شدن آتش ابراهیم و انواع معجزات شگفت دیگر، عاملی در جهت تقویت اعتقاد به قدرت غالب خداوند در همه مکان‌ها و زمان‌هاست. (قطب، ۱۹۹۳، ص ۱۲۵ / پروینی، ۱۳۷۸، ص ۹۰)

قصه یوسف، به عنوان نیکوترین سرگذشت‌ها، نمونه‌ای از معجزه بیانی قرآن است: «ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن، از بی‌خبران بودی.» (یوسف / ۳)

خداوند (جلّ جلاله) راوی قصه‌ای است که سراسر، عبرت و پند آموزی است: «به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش، برای پرسندگان عبرت‌هاست» (همان / ۷) «در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است.» (همان / ۱۱۱)

تصویر خداوند در قصه یوسف، نماد جلال و جبروت، و یگانه مدبر و راهنمای جهان هستی به سوی نیکی و تعالی است: «پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند و [لی] عذاب ما از گروه مجرمان برگشت ندارد.» (همان / ۱۱۰)

یادآور می‌شود، ذکر کلمه الله و تصویری که از خداوند در این سوره ترسیم شده است، در پیوند با سایر شخصیت‌هاست. یعنی نوع ارتباط بین خداوند و یعقوب یک تصویر است و ارتباط خداوند با یوسف، برادران یوسف، زلیخا و ... هر کدام تصویری متفاوت است که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

۳-۲- تصویر أب (پدر)

تصویر اول: پدری که نسبت به امنیت فرزندش بسیار حساس - بیمناک - است: «گفتند: ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم» (همان / ۱۱) و «می‌ترسم از او غافل شوید و گرگ، او را بخورد.» (همان / ۱۳)

تصویر دوّم: پدری آگاه به قضا و قدر و صاحب درکی عمیق نسبت به آنچه ممکن است در آینده رخ دهد: «[یعقوب] گفت ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند.» (همان / ۵) وی نسبت به کینه شیطان بر ضد انسان آگاه است: «زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است.» (همان) یعقوب، زیرک و هوشیار است، به واسطه دروغ و نیرنگ فریب نمی‌خورد: «گفتند: ای پدر ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم. آنگاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی‌داری. [یعقوب] گفت: [نه] بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است.» (همان / ۱۷-۱۸)

تصویر سوّم: پدری ظریف و حسّاس: «گفت: این‌که او را برید سخت مرا اندوهگین می‌کند.» (همان / ۱۳) «چون کاروان رهسپار شد، پدرشان گفت: اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید بوی یوسف را می‌شنوم.» (همان / ۹۴)

تصویر چهارم: بنده‌ای شکبیا که تنها ناله به درگاه پروردگار می‌برد و ناتوانی خود را از بندگان پنهان می‌دارد: «اینک صبری نیکو [برای من بهتر است] (همان / ۱۸) من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می‌برم.» (همان / ۸۶) ایمان یعقوب (ع) ریشه در اعماق قلبش داشت، به گونه‌ای که در تیره‌ترین و سیاه‌ترین جایگاه‌ها، هرگز دچار شک و تردید نسبت به خداوند نگردد.

تصویر پنجم: پدری که به فرزندانش امر می‌کند و ایشان را از برخی امور بر حذر می‌دارد: «ای پسران من [همه] از یک دروازه [به شهر] در نیابید بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید (همان / ۶۷) و چون همان گونه که پدرشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند...» (همان / ۶۸)

تصویر ششم: در همه احوال و شرایط به خداوند پناه می‌برد و امورش را به او واگذار می‌کند؛ چرا که به قدرت و نفوذش، ایمان دارد: «فرمان جز برای خدا نیست بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان باید بر او توکل کنند.» (همان / ۶۷) وی به خداوند توکل کرده و اسباب امور و خیر و شر تقدیر را بر حسب امر خداوند جاری می‌داند. (قطب، ۱۹۷۴، ص ۱۹۵۹)

تصویر هفتم: خداوند به یعقوب علمی مخصوص عطا فرموده که دیگر بندگان را از آن نصیبی نیست: «بی‌گمان او از [برکت] آنچه بدو آموخته بودیم، دارای دانشی [فراوان] بود، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» (یوسف / ۶۸)

تصویر هشتم: شخصیتی امیدوار و بسیار خوش‌بین نسبت به رویدادهای آینده: «از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.» (همان / ۸۷)

تصویر نهم: یعقوب، بدل به پدری پیر و سالخورده گشته است: «گفتند: ای عزیز او پدری پیر سالخورده دارد.» (همان / ۷۸)

تصویر دهم: وی، خشم و غم خود را فرو می‌خورد، بسیار غمگین است و از شدت گریه و زاری چشمانش کور شده است: «از آنان روی گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف و در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد، چشمانش از اندوه سپید شد.» (همان / ۸۴) یعقوب، پیوسته در فراغ یوسف بی‌تابی می‌کند تا آنجا که نصیبی جز زجر و درد برایش به همراه ندارد: «[پسران او] گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی.» (همان / ۸۵)

تصویر یازدهم: یعقوب از بخشنده‌گی، گذشت و رأفت در حق فرزندان خود دریغ نمی‌کند و محبت و ورزیدن به ایشان را با تمام خطاهایی که در حق وی روا داشتند، بر خود لازم می‌داند: «گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است.» (همان / ۹۸)

۳-۳- تصویر برادران

برادران یوسف به جز بنیامین، تنها از جهت پدری با وی نسبت پیدا می‌کردند. قرآن به اسم ایشان نپرداخته؛^۱ بلکه بیشتر بر نیات و رفتار برادران تمرکز کرده است. غالباً با یکدیگر همراه و هم‌رأی، چون دستی واحد در تصمیم‌گیری و اقدامات خود بودند. قرآن، تصویرهای متفاوتی از طبیعت‌های انسانی ایشان در طول داستان ارائه کرده است که نمونه‌های آن را با ذکر آیه‌های مربوط مرور می‌کنیم.

تصویر اول: قرآن، برادران یوسف را به قدرت، اتحاد و زیادی تعداد وصف کرده است. به جهت یک چنین امتیازاتی راه غرور و حرمت‌شکنی نسبت به یعقوب را در پیش گرفتند: «هنگامی که [برادران او] گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم، دوست داشتنی‌ترند؛ قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است.» (همان / ۸) «[یعقوب] ای پسران من [همه] از یک دروازه [به شهر] در نیاید؛ بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید.» (همان / ۶۷) تا این‌که به‌خاطر زیادی، قدرت و عزت‌تان مورد حسد و چشم‌زخم مردم واقع نشوید.

۱. یهوذا، روبیل، شمعون، لوی، ریبالون، یسجر، دینه، دان، نافتالی، جاد و آشره. رک (زمخشری، بی‌تا، ص ۳۰۴)

تصویر دوّم: در مورد افکار و خیالات خود، به مشورت می‌پردازند. بعضی برادران در برابر نقشه‌ها، نیرنگ‌ها و پیش‌بینی اوضاع آینده، توسط برادران دیگر خود سکوت می‌کنند: «[یکی گفت] یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجّه پدرتان معطوف شما گردد و پس از او مردمی شایسته باشید.» (همان / ۹) برای برادران پیروی از صواب یا خطا اهمیتی ندارد، هدف وسیله را توجیه می‌کند، تنها به ارضای خواسته‌های شوم خود می‌اندیشند. پیوسته در فکر نیرنگی برای ضربه زدن به یوسف هستند: «[یعقوب] گفت: ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند.» (همان / ۵) یعقوب از یوسف می‌خواهد که جانب احتیاط را نگاه دارد؛ چرا که برادران همیشه در حال پیچ‌پیچ و نقشه کشیدن هستند: «رازگویان کنار کشیدند.» (همان / ۸۰)^۱

تصویر سوّم: برادرانی که برای جدا کردن یوسف و بنیامین از پدر از روی صواب و ناصواب به دلیل تراشی می‌پردازند؛ گاهی خود را در عملی کردن نقشه جدایی فرزند از پدر مجاب می‌کنند: «گفتند: او را با نیرنگ از پدرش خواهیم خواست و محقّقاً این کار را خواهیم کرد.» (همان / ۶۱) گاه، از موضع اطمینان با پدر سخن می‌گویند: «پس چون به سوی پدر خود بازگشتند، گفتند: ای پدر پیمانمان از ما منع شد، برادرمان را با ما بفرست تا پیمانمان بگیریم و ما نگهبان او خواهیم بود.» (همان / ۶۳) برادران برای همراه کردن بنیامین با خود جهت تهیه آذوقه بیشتر از دربار عزیز مصر با یعقوب از در گفتگو درآمده و نسبت به بازگرداندنش پیمان می‌بندند: «برادرمان را نگهبانی می‌کنیم و [با بردن او] یک بار شتر می‌افزاییم و این [پیمانمان] اضافی نزد عزیز [پیمانمان] ناچیز است. [یعقوب] گفت: هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا با من با نام خدا پیمان استواری ببندید که حتماً او را نزد من باز آورید، مگر آن‌که گرفتار [حادثه‌ای] شوید. پس چون پیمان خود را با او استوار کردند [یعقوب] گفت: خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است.» (همان / ۶۵ و ۶۶)

توسّل به دلایل منفی، سوییّه دیگر از طرح متقاعد کردن یعقوب، توسط فرزندانش است. ایشان در اجرای نیرنگ‌شان اصراری عجیب دارند و به هر ابزار اطمینان‌بخشی متوسّل می‌شوند. از جمله متقاعد کردن یعقوب با در تنگنا گذاشتن وی: «ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی؟ در حالی که ما خیرخواه او هستیم.» (همان / ۱۱) راضی کردن پدر با دلایل تحریک‌آمیز و تهییج‌کننده: «فردا او را با ما بفرست تا [در چمن] بگردد و

۱. حَلَّصُوا بُجِيَا (یوسف / ۸۰). واژه «بجی» مفید معنای درد دل، صحبت محرمانه و صمیمیت در روابط است.

بازی کند.» (همان / ۱۲) توسل به میثاق و پیمان، برای راضی کردن پدر: «ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود. (همان / ۱۲) ما خیرخواه او هستیم.» (همان / ۱۱) جلب رضایت پدر با دلیل منطقی: «اگر گرگ او را بخورد با این که ما گروهی نیرومند هستیم در آن صورت ما قطعاً [مردمی] بی‌مقدار خواهیم بود.» (همان / ۱۴)

تصویر چهارم: توانایی برادران بر انجام جرم و جنایت: «یکی گفت: [یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید.» (همان / ۹) با توجه به آیات قرآن، یکی از برادران که گویا از بقیه بزرگ‌تر بود و قساوت قلب کمتری نسبت به بقیه داشت از قتل یوسف ممانعت به عمل آورد و پیشنهاد رها کردن یوسف در چاهی را مطرح کرد که در مسیر کاروان‌های عبوری قرار داشت تا شاید لطف خداوند، شامل حال وی شده و به بردگی برده شود و از مرگ برهد: «گوینده‌ای از میان آنان گفت: یوسف را مکشید، اگر کاری می‌کنید او را در نهران‌خانه چاه بیفکنید تا برخی از مسافران او را برگیرند. (همان / ۱۰) پدرتان با نام خدا پیمانی استوار از شما گرفته است و قبلاً [هم] درباره یوسف تقصیر کردید. هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است.» (همان / ۸۰) این آیه حاکی از اندکی شفقت در این برادر است که باعث شده نسبت به عملکردش در حق یوسف و پیمانی که با پدر مبنی بر حفظ سلامت یوسف بسته، شرمیگن باشد. (فارس، ۱۹۸۹، ص ۱۰۰)

تصویر پنجم: توانایی برادران در دروغ‌پردازی و تظاهر و تحریف واقعیت: «ای پدر ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم. آنگاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی‌داری. (یوسف / ۱۷) و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند.» (همان / ۱۸) برادران، بعد از گذشت سالیان و روبرو شدن با یوسف همچنان دروغ‌پردازی می‌کنند: «اگر او [بنیامین] دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است.» (همان / ۷۷)^۱

تصویر ششم: دفاع از خود و رد کردن نسبت سرقت: «شما خوب می‌دانید که ما نیامده‌ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم. (همان / ۷۳) از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو و ما قطعاً راست می‌گوییم.» (همان / ۸۲)

۱. قَالُوا إِن يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ (یوسف / ۷۷) به کارگیری فعل «تصفون» در آیات ۱۸ و ۷۷، معنای عدم مطابقت با حقیقت را در بطن خود دارد.

تصویر هفتم: خیانت برادران در امانت، عهدها و میثاق‌ها: «[یعقوب] گفت: آیا همان‌گونه که شما را پیش از این بر برادرش امین گردانیدم بر او [بنیامین] امین سازم؟» (همان / ۶۴)

تصویر هشتم: اعتراف برادران به کیفیت مجازات و قوانین حاکم در عرف جامعه محل زندگی‌شان در مورد سارق: «کیفرش [همان] کسی است که [جام] در بار او پیدا شود، پس کیفرش خود اوست، ما ستمکاران را این‌گونه کیفر می‌دهیم.» (همان / ۷۵)

تصویر نهم: در آیه‌های (۷۸ و ۸۸)، لحن برادران ملتمسانه است؛ فضای حاکم بر آیه‌ها حاکی از پایان غرور و جاه‌طلبی ایشان است: «ای عزیز او پدری پیر سالخورده دارد؛ بنابراین، یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.» (همان / ۷۸) عبارت «أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا»، جهت مبالغه در جلب شفقت و مهربانی عزیز مصر از سوی برادران گفته می‌شود.

تصویر دهم: در آخرین تصویر از رویارویی برادران با یوسف، همگی اعتراف به گناه کرده و طلب آمرزش می‌کنند: «به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم.» (همان / ۹۱)

تصویر یازدهم: ملاقات یوسف با برادران (خانواده‌اش)، همگی ایشان به نشانه احترام مقابل وی سر بر سجده گذاشته و بدین ترتیب، رؤیای دوران کودکی یوسف به حقیقت می‌پیوندد: «[همه آنان] پیش او به سجده درافتادند.» (همان / ۱۰۰)

۳-۴- تصویر بنیامین (برادر تنی یوسف)

ارتباط بین یوسف و تنها برادر تنی‌اش با توجه به روند حرکتی داستان و آنچه از آیات قرآن برداشت می‌شود، در بیش از یک موقعیت تصویری حادث می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که فراغ اجباری ایشان در نهایت با مشیت الهی پایان یافته و دو برادر، بار دیگر به هم می‌رسند.

تصویر اول: اشتراک با یوسف در جلب علاقه پدر به خود؛ چرا که یعقوب بعد از یوسف، بنیامین را از سایر فرزندان بیشتر دوست می‌داشت: «گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم، دوست‌داشتنی‌ترند.» (همان / ۸)

تصویر دوم: هر دو نفرشان در روند داستان به سرقت متهم می‌شوند: «گفتند: اگر او [بنیامین] دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است.» (همان / ۷۷)

۱. یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدًا مَكَاثُهُ إِذَا تَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (همان / ۷۸)

تصویر سوّم: تحمیل درد فراق بر دو برادر به سبب جدایی اجباری: «آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» (همان / ۸۹)

تصویر چهارم: گفتگوی برادران با پدر بر سر جداکردن یوسف و بنیامین از پدر. این سخن ایشان در باب یوسف است: «فردا او را با ما بفرست تا [در چمن] بگردد و بازی کند و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود.» (همان / ۱۲) و سخن ایشان در باره بنیامین چنین است: «گفتند: او را با نیرنگ از پدرش خواهیم خواست و محققاً این کار را خواهیم کرد.» (همان / ۶۱)

تصویر پنجم: عدم اطمینان یعقوب به فرزندانش برای سپردن یوسف و بنیامین به ایشان: «[یعقوب] گفت: آیا همانگونه که شما را پیش از این بر برادرش امین گردانیدم بر او امین سازم؟» (همان / ۶۴)

تصویر ششم: در منت و فضل خداوند بر یوسف و بنیامین: «[آری] من یوسفم و این برادر من است، به راستی خدا بر ما منت نهاده است، بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.» (همان / ۹۰)

تصویر هفتم: علاقه دو سویه، بین دو برادر: «برادرش [بنیامین] را نزد خود جای داد [و] گفت: من برادر تو هستم.» (همان / ۶۹)

تصویر هشتم: دیدار پس از تحمّل سال‌های جدایی؛ شیوه آیات به نیکی نشان‌گر نقشه آشکار و پنهان یوسف، برای احضار، حفاظت و نگاه داشتن برادر، نزد خود است.

ترفند آشکار: جلب اعتماد و اطمینان برادران با مهمانی غیر منتظره و غافل‌گیری ایشان با دادن پیمانه‌های لبریز گندم: «چون آنان را به خوار و بارشان مجهّز کرد گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید، مگر نمی‌بینید که من پیمانه را تمام می‌دهم و من بهترین میزبانانم؟» (همان / ۵۹) برادران را با گذاشتن شرط تهدید می‌کند؛ آمدن بنیامین در سفر بعدی، شرط تقاضا برای دریافت گندم است: «اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما نزد من پیمانه‌ای نیست و به من نزدیک نشوید.» (همان / ۶۰)

ترفند پنهان: اجبار برادران برای بازگشت مجدد همراه بنیامین با طرح و نقشه‌ای الهی، و در نهایت اتخاذ تدبیری مناسب جهت نگاه‌داشتن بنیامین در مصر: «سرمایه‌های آنان را در بارهایشان بگذارید، شاید وقتی به سوی خانواده خود برمی‌گردند آن را بازبایند، امید که آنان بازگردند.» (همان / ۶۲) «و هنگامی که بارهای خود را گشودند دریافتند که سرمایه‌شان بدان‌ها بازگردانیده شده است؛ گفتند ای پدر [دیگر] چه می‌خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما

بازگردانیده شده است. قوت خانواده خود را فراهم و برادرمان را نگهداری می‌کنیم و [با بردن او] یک بار شتر می‌افزاییم.» (همان / ۶۵) در نتیجه، به‌طور حتم برادران باز خواهند گشت؛ چرا که به خودشان اجازه نمی‌دادند مالی که حق‌شان نیست، نزد خودشان نگاه دارند و از سوی دیگر، نیاز مبرم به گندم داشتند.

مرحله دیگری از تلاش‌های آشکار یوسف برای نگه‌داشتن برادر با مهارت خاصی انجام گرفت (صحنه نگاه‌داشتن و اتهام زدن): «هنگامی که آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد آبخوری را در بار برادرش نهاد. (همان / ۷۰) سپس [به دستور او] ندا کننده‌ای بانگ در داد، ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید.» (همان / ۷۰)

غافل‌گیر شدن برادران: «[برادران] در حالی که به آنان روی کردند، گفتند چه گم کرده‌اید؟ گفتند جام شاه را گم کرده‌ایم و برای هر کس که آن را بیاورد یک بار شتر خواهد بود و [متصدی گفت] من ضامن آنم.» (همان / ۷۱-۷۲)

دفاع برادران از خودشان و رد کردن تهمت دزدی: «به خدا سوگند شما خوب می‌دانید که ما نیامده‌ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم.» (همان / ۷۳)

سبکی نوین در ایجاد اتهام و شک نسبت به برادران: «[یوسف] به [بازرسی] بارهای آنان پیش از بار برادرش پرداخت، آنگاه آنرا از بار برادرش [بنیامین] درآورد. این گونه به یوسف شیوه آموختیم [چرا که] او در آیین پادشاه، نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند، مگر این که خدا بخواهد.» (یوسف / ۷۶) البته یوسف در این قضیه به خواست خداوند، جهت حفظ برادر دست به چنین اقدامی زد. (قطب، ۱۹۷۴، صص ۲۰۱۱-۲۰۲۲)

ذکر چند نکته در مورد حضور بنیامین در مسیر داستان ضروری به نظر می‌رسد؛ وی، هم هست و هم نیست، در بطن ماجراست، اما سخنی نمی‌گوید. حرکتی و اعتراضی از خود نشان نمی‌دهد، ولی در عین حال محور سخن میان یوسف و دیگر برادرانش است و گاهی میان برادران و پدرشان قرار می‌گیرد. وی در مصر، شام و کنعان حضور دارد. نقش وی در هر مرحله تکمیل کننده قطعه‌های تصاویر قصه است و چون محوری است که سنگ آسیاب به دورش می‌چرخد.

۳-۵- تصویر کاروان

کاروان در مسیر داستان، کمتر فرصت و مجال بروز یافته است؛ با وجود این، آن‌چنان‌که بیان خواهیم کرد، دارای نقشی فعال در روند حرکتی داستان و جلوگیری از سکون حوادث است.

تصویر اول: تصویر کاروانیانی تشنه که برای کشیدن آب، سراغ چاهی می‌روند که یوسف در آن زندانی شده است: «کاروانی آمد، پس آب‌آور خود را فرستادند و دلوش را انداخت. گفت: مژده این یک پسر است و او را چون کالایی پنهان داشتند.» (همان/ ۱۹)

تصویر دوم: کاروانیان یوسف را بر حسب تصادف یافتند و بلافاصله، وی را به اولین مشتری به قیمتی ناچیز فروختند. فروش یوسف به قیمتی پایین، حاکی از اضطراب کاروانیان نسبت به شخصیت و مقام وی بوده که شاید به‌گونه‌ای از آن مطلع شده بودند: «او را به بهای ناچیزی، چند درهم فروختند و در آن بی‌رغبت بودند.» (همان/ ۲۰)

۳-۶- تصویر عزیز

عزیز، در زبان عرب همان ملک یا حاکم است.^۱ در قصه یوسف، دارای چهره‌های متفاوتی به نسبت موقعیت داستان است.

تصویر اول: عزیز، مردی متأهل است که یوسف را خریداری کرد و از همسر خود خواست اسباب آسایش وی را فراهم کند. عزیز، گویا قصد داشته یوسف را به فرزند خواندگی بپذیرد: «نیکش بدار، شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم.» (همان/ ۲۱)

تصویر دوم: عزیز مردی خونسرد است که در برخورد با بدترین شرایط نیز تعادل خود را از دست نمی‌دهد. نمونه یک چنین حالتی را می‌توان در صحنه خیانت همسرش به خوبی مشاهده کرد که حتی با وجود شاهدهی بر ماجرا، باز هم بر خود مسلط است: «ای یوسف، از این [پیش‌آمد] روی بگردان و تو [ای زن] برای گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده‌ای.» (همان/ ۲۹) عزیز، بیش از آبرو، به موقعیت اجتماعی و شهرتش می‌اندیشد و تنها به چند تذکر قناعت می‌کند. با لحنی ملاطفت‌آمیز و بدون استفاده از حرف نداء، خطاب به یوسف می‌گوید: از این ماجرا روی بگرداند و از همسرش می‌خواهد که توبه کند و مراقب رفتار خود باشد.

۱. گفته شده صدر اعظم و بزرگ وزیران مصر بوده است. رک (قطب، ۱۹۷۴، ص ۱۹۷۸)

۳-۷- تصویر همسر عزیز

زلیخا، همسر عزیز مصر، نقش منحصر به فردی را در تصویرآفرینی و روند حرکتی قصه دارد. وی دارای شخصیتی رو به رشد و پیچیده است. قرآن تصاویر ذیل را از زلیخا ارائه کرده است:

تصویر اول: دارای همسر است: «آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت» (همان / ۲۱). زلیخا با تکیه بر اسم و رسم همسرش، جایگاه اجتماعی بلندی دارد: «[دسته‌ای از] زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته.» (همان / ۳۰) وی زنی صاحب خانه است و خدم و حشمی در اختیار دارد: «آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود...» (همان / ۲۳) استفاده از کارد در هنگام تناول با توجه به زمان وقوع ماجرا، می‌تواند نشانی از فرهنگ شهرنشینی، ثروت و حشمت صاحب مجلس باشد: «به هر یک از آنان [میوه و] کاردی داد.» (همان / ۳۱)

تصویر دوم: زنی که ارزش بسیاری برای همسر خود دارد و در عین حال به خوبی می‌داند که چگونه شوهر را در اختیار خود داشته باشد. مصداق یک چنین تصویری سخن عزیز است: «به همسرش گفت: نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم.» (همان / ۲۱) در این آیه، عزیز همسر خود را در جریان نیت واقعی خود که همانا به فرزند خواندگی گرفتن یوسف است قرار می‌دهد. حتی شاهد هستیم که عزیز تابع زلیخاست و مایل به اطاعت از خواسته همسر است: «کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست؟ جز این که زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود.» (همان / ۲۵)

تصویر سوم: زنی مسلط، جبار و مصمم در تحقق خواسته‌های خود است: «اگر آنچه را به او دستور می‌دهم، نکند قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید.» (همان / ۳۲) زلیخا ناگهان با همسر خود روبرو می‌شود، در حالی که مظنون به خیانت است؛ اما هم‌چنان لحن تهدید و ارباب را حفظ می‌کند: «کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست؟» (همان / ۲۵)

تصویر چهارم: اهل تلافی است. وقتی یوسف خواسته‌اش را برآورده نساخت، خواستار مجازات شدید وی شد: «زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود.» (همان / ۲۵)

مضمون آیه ذیل نیز شاهدی مناسب بر زیرکی و مهارت زلیخا در انتقام‌جویی و خوارکردن مخالفانش است: «چون [همسر عزیز] از مکرشان اطلاع یافت نزد آنان [کسی] فرستاد و محفلی

برایشان آماده ساخت و به هر یک از آنان [میوه و] کاردی داد و [به یوسف] گفت: بر آنان درآی. پس، چون [زنان] او را دیدند وی را بس شگرف یافتند و [از شدت هیجان] دست‌های خود را بریدند.» (همان / ۳۱)

تصویر پنجم: زلیخا، زنی ناتوان در برابر سلطه عشق است. غرائز جسمی را بی‌جواب نمی‌گذارد و آتش شهوت وی را در بر گرفته به‌گونه‌ای که قرآن ترسیم می‌کند، برای ارضای خواهش نفس از هیچ چیز نمی‌هراسد. «عصیان شهوت در زنانی که صاحب ثروت، سلطه و جایگاه اجتماعی بودند به نسبت دیگر زنان بیشتر است.» (حیدر، ۱۹۹۲، ص ۱۳۰) «آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد. (یوسف / ۲۳) در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد (همان / ۲۴) و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و [آن زن] پیراهن او را از پشت بدرید.» (همان / ۲۵)

تصویر ششم: در نهایت، شاهد زنی هستیم که از صمیم قلب، حق را می‌پذیرد. با شجاعت به حقیقت، اعتراف می‌کند، هرچند که مورد طعن واقع شود: «همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد. من [بودم که] از او کام خواستم و بی‌شک او از راستگوییان است.» (همان / ۵۱) ^۱ آیه مذکور یکی از نشانه‌های ایمان است که در نهایت بر زبان زلیخا جاری می‌شود.

۳-۸- تصویر زنان شهر

ایشان، بخشی از زنان شهرنشین بودند که در مقایسه با زنان ساکن بادیه، از آسایش و رفاه به مراتب بیشتری برخوردار بودند. همین امر، باعث می‌شد زمان بیشتری را برای دور هم جمع شدن و گفتگو پیدا کنند و چه گفتگوی شیرینی است اگر درباره همسر عزیز باشد و بحث زمانی جذاب‌تر می‌شود که موضوع به مراودات یوسف و همسر عزیز مصر مربوط باشد.

تصویر اول: اهل غیبت و اتهام زدن هستند: «[دسته‌ای از] زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت، خاطرخواه او شده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.» (همان / ۳۰) ^۲ کلمه «فتاها» (یوسف) که از پایین‌ترین خدمه بود، در مقابل «امراة العزیز» (همسر عزیز) بزرگ‌ترین زنان قرار گرفته است، تصویری از دو شخصیت با دو

۱. قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ (یوسف / ۵۱). حصص کلمه‌ای است که وضوح و ثبات حقیقت را آشکار می‌کند.

۲. وَقَالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِیْنَةِ امْرَأَةٌ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا اِنَّا لَنَرَاهَا فِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ (یوسف / ۳۰)

مقام کاملاً متفاوت که بستر ریشخند، مسخرگی و سرزنش را برای زنان علاقه‌مند به غیبت فراهم می‌آورد. در ادامه عبارت «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» مطرح می‌شود، شرح حال افرادی است که مترصد مشاهده خطاهای دیگران هستند و پیوسته گوش بر غیبت و نیرنگ دارند.

تصویر دوم: زنانی که شیفته زیبایی هستند: «چون [زنان] او را دیدند، وی را بس شگرف یافتند و [از شدت هیجان] دست‌های خود را بریدند.» (همان / ۳۱)^۱ قرآن تصویری دقیق از ترس و سرگشتگی مهمانان زلیخا هنگامی که یوسف را دیدند ارائه کرده است. افرادی که یوسف را به جهت شأن و منزلت اجتماعی‌اش به سخره گرفته بودند، ولی الآن وی را بس شگرف یافتند: «فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتَهُ» و درجه حیرانی به حدی بود که ناخواسته دست‌های خود را بریدند: «قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»، گویا برای لحظاتی هیچ چیز حس نمی‌کردند. (قطب، ۱۹۷۴، ص ۱۹۸۴) **تصویر سوم:** شاهد زنانی از طبقه مرفه هستیم که به مهمانی زنی از سطح خود فراخوانده شده‌اند: «محفلی برایشان آماده ساخت.» (همان / ۳۱)

تصویر چهارم: زنانی که اهل مکر و روابط سوء بودند تا حدی که یوسف، برای نجات از دام ایشان، دست به دعا برداشت: «[یوسف] گفت: پروردگارا زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند.» (همان / ۳۳) مراد، زنانی است که اهل دشمنی و فریب هستند.

تصویر پنجم: زنان، برخلاف سابق بر حق شهادت دادند: «[پادشاه] گفت: وقتی از یوسف کام [می]خواستید، چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزّه است خدا، ما گناهی بر او نمی‌دانیم.» (همان / ۵۱)^۲

۳-۹- تصویر شاهد

شاهد، دارای ویژگی‌های مثبت انسانی است. در عین عادل بودن، آگاه است و بر اساس منطق استدلال می‌کند، حوادث را به ترتیب ذکر کرده و بر اساس مقدمات صحیح نتیجه می‌گیرد. وی، اسباب براءت همسر عزیز مصر را قبل از یوسف بیان می‌کند. شاهد با این‌که

۱. فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ (یوسف / ۳۱)

۲. قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَأَوْتُنَّ يَوْسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ (یوسف / ۵۱) ترکیب (حاش لله) تزییه و پیراستگی است. خداوند ناتوان از خلق زیبایی مثل او نیست و این تعبیر نشانه حیرانی گوینده آن است. (قطب، ۱۹۷۴، ص ۱۹۸۴)

منتسب به زلیخاست، اما این نزدیکی مانع از شهادت صادقانه وی نمی‌شود: ^۱ «اگر پیراهن او از جلو چاک خورده زن راست گفته و او [یوسف] از دروغگویان است و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، زن دروغ گفته و او از راستگویان است.» (همان / ۲۶-۲۷)

۳-۱۰- تصویر دو جوان

گفته شده ایشان «ساقی و نانوی حاکم بودند که به تلاش برای مسموم کردن وی متهم شدند.» (زمخشری، بی تا، ص ۳۲۲)

تصویر اول: در زندان با یوسف آشنا شدند: «دو جوان با او به زندان درآمدند» (همان / ۳۶) و دوستان خوبی برای یکدیگر گردیدند: «ما [دو جوان] تو را از نیکوکاران می‌بینیم.» (یوسف / ۳۶)

تصویر دوم: رؤیاهایی را در خواب دیدند و تعبیرش را از یوسف خواستند، یکی از ایشان در آینده باعث رهایی یوسف از زندان گردید: «یکی از آن دو گفت: من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند، به ما از تعبیرش خبر ده.» (همان / ۳۶)

تصویر سوم: یوسف دو جوان را از بندگی بتان نهی می‌کند: «شما به جای او جز نام‌هایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید» (همان / ۴۰) و یادآور می‌شود که «خدایی، تنها از آن پروردگار یگانه قهار است. خلق می‌کند و چیره می‌شود بر تمام بندگان، ولی بشر در نادانی به سر می‌برد... از پیش خودشان، نام‌هایی برای او برمی‌گزینند و بر او صفات و ویژگی‌هایی مانند حکومت و سلطه‌گری حمل می‌کنند.» (قطب، ۱۹۷۴، ص ۱۹۹۰)

تصویر چهارم: مربوط به خادم فراموشکار است. یوسف، بعد از تعبیر خواب جوان ساقی از وی خواست تا حاکم را در جریان احوالش در زندان قرار داده و حقیقت ماجرا را برایش بازگو کند؛ اما جوان پس از آزادی تا سالیانی چند، نامی از یوسف نیاورد و پیام وی را به گوش حاکم نرسانید: «[یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد، خلاص می‌شود گفت: مرا نزد آقای خود به یاد آور. و [لی] شیطان یادآوری به آقایش را از یاد او برد. در نتیجه، چند سالی در زندان ماند.» (همان / ۴۲) بعد از گذشت چندین سال چون کار حاکم به تأویل رؤیای

۱. سید قطب معتقد است که مرد شاهد از نزدیکان همسر عزیز بوده که برای شهادت فراخوانده شده است. (قطب،

مبهم و رازناکش افتاد، جوان از یوسف نام برد: «پس از چندی [یوسف را] به خاطر آورده بود، گفت: مرا به [زندان] بفرستید تا شما را از تعبیر آن خبر دهم.» (همان / ۴۵) همین امر، سبب رهایی یوسف از زندان گردید.

۳-۱۱- تصویر ملک

تصویر اول: حاکم خوابی عجیب می‌بیند که باعث اضطراب فراوان وی می‌شود، معبران از تأویل صحیح آن، ابراز ناتوانی می‌کنند: «[در خواب] دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر. ای سران قوم، اگر خواب تعبیر می‌کنید درباره خواب من به من نظر دهید.» (همان / ۴۳)

تصویر دوم: حاکمی عادل که شخصاً برای روشن شدن حقیقت ماجرای یوسف و زنان مصری اقدام می‌کند: «[پادشاه] گفت: وقتی از یوسف کام [می]خواستید چه منظور داشتید؟» (همان / ۵۱)

تصویر سوم: حاکمی که حق را ادا می‌کند و به توانایی‌ها و استعدادها فرصت شکوفایی می‌دهد. اهل فضل را پس از آزمودن، از خواص خود قرار می‌دهد و بر مقامشان می‌افزاید: «پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم. پس، چون با او سخن راند، گفت: تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی.» (همان / ۵۴)

۳-۱۲- تصویر یوسف (ع)

قهرمان داستان که تمامی حوادث به وی ختم می‌شود. به دلیل اهمیت شخصیت یوسف در داستان، سوره به نام اوست. آیات سوره یوسف به‌گونه‌ای کنار هم قرار گرفته که تصاویری زنده و روشن از تمامی مراحل زندگی حضرت یوسف ارائه کرده است.

تصویر اول: محبوب‌ترین فرزند پدر است و خداوند علم تعبیر خواب را به وی ارزانی داشته است: «پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد.» (همان / ۶)

تصویر دوم: بنده‌ای که با عنایت پروردگار از بدی نجات یافت: «[آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می‌کرد.» (همان / ۲۴) جوانی که شهوت نفس عصیان‌گر را رام کرده و عفیف و پاک است: «[زلیخا] گفت: بیا که از آن توام،

[یوسف] گفت: پناه بر خدا. (همان / ۲۳) هیچ انسانی به زیبایی یوسف نبود: «منزه است خدا، این بشر نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.» (همان / ۳۱)

تصویر سوّم: بنده صالح خداوند که در امانت ارباب خود، خیانت نمی‌کند: «او آقای من است، به من جای نیکو داده است، قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.» (همان / ۲۳)

تصویر چهارم: مؤمن و شاکر نسبت به فضل و منت خداوند بر خودش و پدرانش: «پروردگارا، تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی، ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.» (همان / ۱۰۱)

تصویر پنجم: زیرک و باهوش؛ وی مفکری مصلحت‌اندیش، نیک‌رأی و دوراندیش است. دلیل و برهان را با توجه به سطح فهم مخاطب ارائه کرده و به سوی اقناع وی گام برمی‌دارد. بعد از جلب اعتماد دو جوان زندانی، از توانایی خود در اطلاع از علم غیب و تأویل رؤیا سخن می‌گوید: «غذایی را که روزی شماس است، برای شما نمی‌آورند مگر آن‌که من از تعبیر آن به شما خبر می‌دهم، پیش از آن‌که [تعبیر آن] به شما برسد.» (همان / ۳۷) بعد از آن، به وصف کافران و منتسبین به کفر می‌پردازد، بدون این‌که مستقیم به دو جوان اشاره‌ای داشته باشد و اسباب رنجش ایشان را فراهم کند: «آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند رها کرده‌ام.» (همان / ۳۷) سپس، کیش شایسته پرستش را بیان می‌کند: «آیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام.» (همان / ۳۸) بعد از مشخص کردن کیش الهی به حقیقت توحید می‌پردازد و این‌که حاکم، جن، انسان، بت و هیچ چیز دیگر، خدا یا شریک خداوند نیستند: «برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم.» (همان / ۳۸) با طرح یک سؤال براساس فطرت و عقل، دو جوان را به چالش می‌کشد: «ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟» (همان / ۳۹) سپس، به ماهیت بت‌هایی می‌پردازد که هیچ توانایی در دخل و تصرف احوال آدمیان ندارند. پرستش بتان توسط دو جوان، پیروی کورکورانه از خطای پدران است: «به جای او جز نام‌هایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نام‌گذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است.» (همان / ۴۰) بعد از متزلزل ساختن پایه‌های فکری و اعتقادی مخاطبان، حقیقت دین توحیدی را روشن می‌سازد: «فرمان جز برای خدا نیست، دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» (همان / ۴۰) در نهایت، خواب دو جوان را تعبیر می‌کند:

«ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما به آقای خود باده می‌نوشاند و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرنندگان از [مغز] سرش می‌خورند، امری که شما دو تن از من جویا شدید، تحقیق یافت.» (همان / ۴۱)

یوسف، به نیکی شیوه دعوت به توحید را اجرا می‌کند؛ وی همان ابتدای آشنایی خواسته دو زندانی را در رابطه با تأویل و تعبیر رؤیایشان اجابت نمی‌کند؛ چرا که دو جوان احتمالاً بعد از برآورده شدن مطلوب و دریافت تعبیر خواب خود، به سخنان و ارشادات یوسف، چندان توجهی نمی‌کردند. دعوت به توحید و پرستش پروردگار یگانه، مهم‌ترین و کلی‌ترین وظیفه در زندگی اوست. «یوسف، با چند کلمه کوتاه، روشن و شفاف، اصول عقاید توحیدی را بیان کرد، همچنان که تمام پایه‌های شرک، طاغوت و جاهلیت را به شدت لرزاند.» (قطب، ۱۹۷۴، ص ۱۹۸۹)

تصویر ششم: شخصیتی آرام و مطمئن؛ وی در انجام یا پذیرش امور عجله نمی‌کند، به فرستاده‌ای که برای آزادی‌اش آمده بود گفت: می‌بایست قبل از رهایی، حقیقت توطئه زنان مصری آشکار شود: «هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد [یوسف] گفت: نزد آقای خویش برگرد و از او پرس که حال آن زنانی که دست‌های خود را بریدند چگونه است؟» (یوسف / ۵۰)

تصویر هفتم: مدیریت اقتصاد؛ وی سنگینی مسئولیت را می‌پذیرد و آن را چون تکلیف می‌داند. خداوند نیز یوسف را با علم و حکمت یاری داد: «[یوسف] گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم.» (همان / ۵۵)

تصویر هشتم: فریفته مقام و منصب نشد و احسان خود را حتی از خطاکاران نیز دریغ نمی‌کرد: «من پیمان را تمام می‌دهم و من بهترین میزبانانم.» (همان / ۵۹)

تصویر نهم: مسلط بر احساسات؛ در سخت‌ترین شرایط، عنان کار را از دست نمی‌دهد (قطب، ۱۹۷۴، ص ۲۰۲۰): «گفتند اگر او دزدی کرده، پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است. یوسف این [سخن] را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد.» (همان / ۷۷)

تصویر دهم: خوش خلق و باگذشت؛ بعد از سرزنشی نرم، از گناه برادران چشم‌پوشی می‌کند: «آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» (همان / ۸۹) نکته جالب در آیه مذکور این است که یوسف برای خطای برادران بهانه تراشی کرده «اتم جاهلون»

و به نوعی درصدد تبرئه ایشان است. حتی جرم ایشان را به شیطان منتسب کرده و از خداوند می‌خواهد که از گناهشان بگذرد: «شیطان میان من و برادرانم را به هم زد.» (همان / ۱۰۰) «[یوسف] گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می‌آمزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.» (همان / ۹۲)

تصویر یازدهم: فرزندی حق‌شناس که حرمت خانواده و پدر را به بهترین وجه نگاه می‌دارد: «پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت: ان شاء الله با [امن و] امان داخل مصر شوید. (همان / ۹۹) و پدر و مادرش را به تخت برنشانید.» (همان / ۱۰۰)

نتیجه‌گیری:

- تصویر هنری در داستان یوسف دارای سه مشخصه است: ۱- نیروی آفرینش و ارائه حوادث و مناظر زنده؛ ۲- بهره‌گیری هنرمندانه از قدرت خیال در آفرینش عواطف، احساسات و کنش‌ها و واکنش‌ها؛ ۳- ترسیم شخصیت‌ها. عوامل یاد شده همگام با یکدیگر در روند حرکتی قصه و تحقق اهداف آن، عمل می‌کنند.

- تصویر آفرینی در قصه تا حدود زیادی بر عنصر گفتگو و طبیعت‌های انسانی متکی است در عین حال، شناختی دقیق از حکومت و زندگی مردم در آن دوران به خواننده ارائه می‌دهد.

- خلق چهره‌های متفاوت از یک شخصیت، در کنار تنوع و تعدد صفت‌های شخصیتی، جذابیت قصه را افزایش داده و توانایی غافل‌گیری مخاطب را تا پایان ماجرا حفظ می‌کند.

- در پردازش شخصیت‌های قصه یوسف (ع)، انواع تصاویر ارائه گردید که هر تصویر، نماینده رویکردی خاص از افکار و احساسات شخصیت‌های قصه بود. تصاویر ارائه شده به فهم بیان هنری قرآن کمک بسیاری می‌کنند.

- تنوع چهره‌ها در کنار تغییر و تکامل شخصیت‌های اصلی قصه، نمادی از تلاش انسان برای تحصیل نیکی و حرکت به سوی خوبی‌هاست؛ از دیدگاه جامعه‌شناسی، مهم‌ترین ویژگی قصه یوسف (ع) در برداشتن انواع طبیعت‌های انسانی موجود در جامعه است؛ یعنی هر کدام از شخصیت‌های قصه یوسف، علاوه بر رویه ظاهری، نماد و نماینده گروهی از افراد جامعه هستند. شخصیت‌های منفی، در پایان به هر ترتیب، به راه راست هدایت می‌شوند و وجهه اخلاقی و تربیتی قصه را تقویت می‌کنند.

۵- پیشنهادها

- تصویرآفرینی شخصیت‌ها یکی از وجوه تصویری قرآن است؛ با استفاده از روش پژوهش حاضر، می‌توان به تحقیق و بررسی در دیگر قصه‌های قرآن پرداخت.
- با استفاده از ظرفیت‌های نمایشنامه‌ای قصه‌های قرآن، می‌توان به رشد و بالندگی هنرهای نمایشی، کمک بسیاری کرد و در عین حال، به انتقال پیام‌های الهی و درونی کردن آنها در افراد پرداخت.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

۱. أحمد، محمد فارس؛ النماذج الإنسانية في القرآن الكريم؛ الطبعة الثانية، بيروت: دارالفکر العربی، ۱۹۸۹ م.
۲. پراب، ولادیمیر؛ ریخت شناسی قصه؛ ترجمه م. کاشیگر؛ تهران: نشر روز، ۱۳۶۸.
۳. پروینی، خلیل؛ «تحلیل ادبی داستان‌های قرآن (داستان حضرت نوح، یوسف و موسی)»؛ رساله دوره دکتری تخصصی، رشته زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۸.
۴. حنیف، محمد؛ قابلیت‌های نمایش شاهنامه؛ تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۴.
۵. حیدر، فواد؛ المرأة في الإسلام و في الفكر العربي؛ الطبعة الأولى، بيروت: دارالفکر العربی، ۱۹۹۲ م.
۶. خلف الله، محمد احمد؛ الفن القصصی في القرآن؛ الطبعة الرابعة، مؤسسة الانتشار العربی، ۱۹۹۹ م.
۷. ریما مکاریک، ایرنا؛ دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر؛ ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۸۸.
۸. زمخشری، أبو القاسم جار الله محمد بن عمر؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل؛ جلد دوم، لبنان: دارالمعرفة، بی تا.
۹. شیخ امین، بکری؛ التبعیر الفنی فی القرآن؛ بيروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۹۴ م.
۱۰. فارس، أحمد محمد؛ النماذج الإنسانية في القرآن الكريم؛ الطبعة الثانية، بيروت: دارالفکر العربی، ۱۹۸۹ م.
۱۱. فضل، حسن عباس؛ القصص القرآنی ایجاوه و نفتاحه؛ الطبعة الثانية، اردن: دارالقرآن، ۱۹۹۲ م.
۱۲. قطب، سید؛ فی ظلال القرآن؛ جلد چهارم، بيروت: دارالشروق، ۱۹۷۴ م.
۱۳. —؛ التصوير الفنی فی القرآن؛ الطبعة الثالثة؛ بيروت: دارالشروق، ۱۹۹۳ م.
۱۴. مکی، ابراهیم؛ شناخت عوامل نمایش؛ چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۱.
۱۵. ملبوی، محمد تقی؛ تحلیلی نواز قصص قرآن؛ چاپ اول، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۶.
۱۶. موسوی گرمارودی، علی؛ داستان پیامبران؛ چاپ پنجم، تهران: انتشارات قدیانی، ۱۳۷۵.
۱۷. میرصادقی، جمال؛ ادبیات داستانی (قصه، داستان کوتاه و رمان)؛ چاپ دوم، تهران: موسسه فرهنگی ماهور، ۱۳۶۵.
۱۸. میرصادقی، جمال؛ عناصر داستان؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۶.
۱۹. نجم، محمد یوسف؛ فن القصّة؛ الطبعة الخامسة، لبنان: دارالتقافة، ۱۹۶۶.
۲۰. یونسی، ابراهیم؛ هنر داستان نویسی؛ چاپ پنجم، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۶۹.